



معرفی و راه های معرفت

چکیده

منازل و راه های معرفت مختلف است و هر کس از چشم انداز خاصی به حقیقت می نگرد و به شناخت می رسد. چشم آدمی محدود و سطحی می بیند و کل حقیقت در نمی یابد. شناخت و داوری ما از حقیقت بیشتر متأثر از احوال درونی ماست. پیامبران هم متناسب با درک افراد و ظرفیت مردم جامعه، با آنان حرف زده اند. پلورالیسم (کثرت گرایی) هر چند ریشه در فلسفه ی غرب دارد، ولی ریشه در فکر و نگرش عارفان مسلمان هم دارد و مولانا جلال الدین یکی از عارفان مسلمانی است که در قسمت هفتم گوناگون مشنوی این باور را نمایانده است.

کلیدواژه ها: معرفت، پلورالیسم (کثرت گرایی)، تکرر ادیان

منازل و راه های معرفت در مثنوی

حقیقت قابل تأویل ماست
و هر کس مایه ی تخیل ماست

(۲۷۴۷/۲)

چشم آدمی نیز مانند معرفت و ابزار شناخت و مکتودیت های انسانی، توانایی آن که شناخت انسان از پدیده های مختلف است. هر نتیجه راه های معرفت گوناگون است و منازل آن متفاوت است. چشم انداز خاصی به حقیقت می نگرد و از مسیر متفاوتی به سوی آن

می رود.

اکثر عارفان به این مسأله پرداخته اند و به پلورالیسم یا کثرت گرایی معرفتی قائل هستند. مولوی نیز بارها به شیوه های متفاوتی این مسأله را مطرح می کند. مهم ترین جایی که مولوی این موضوع را مطرح کرده، داستان اختلاف در چگونگی پیل است. او قبل از شروع داستان می گوید که اختلاف ادیان مختلف، از اختلاف نظر گاه ناشی می شود.

از نظر گاه است ای مغز وجود
اختلاف مؤمن و کفر و جهود

(۱۲۵۸/۳)

در شهری که مردم آن پیل ندیده بودند، هندیان پیل را در خانه ی تاریکی عرضه کردند. مردم بسیاری برای دیدن پیل به آن جا آمدند. هر کس سعی می کرد با لمس کردن پیل او را شناسد، اما با صفات آنان از پیل بسیار متعلقه بود؛ چون منظر و دیدگاه آنان مختلف بود.

از نظر گاه است ای مغز وجود
آن نفسی که در خانه ی تاریکی
در کف هر کس از پیل می پلاید
اختلاف از گفتن بیرون شدی

(۱۲۶۷-۸/۲)

چشم آدمی نیز مانند کف دست، شناختش محدود و سطحی است. هر کس معرفت دسترسش می رسد، از آن معرفت بهره می برد. هر کس معرفت را بیند، در واقع از حقیقت را مشاهده می کند.

چشم حسن همچون کف دست است و بس
نیست گفت را بر همه او دسترس

(۱۲۶۹/۳)

اختلاف هفتاد و هفتاد تن از همین جا
ناشی می شود که در حقیقت برداشتن
دارد، روشن خود را از چشمی پدید
حرف دیگران توجه نمی کند و در

آدمی منکر ز تنبیه جماد
و آن جمله اندر عبادت اوست
بلکه هفتاد و دو ملت هر یکی
بر غیر از یک دگر و اندر یک

(۱۵۰۱-۲/۳)

شناخت و داوری ما از حقیقت
مستقیم نیست و هر کس از حقیقت
حقیقت، هر کس درون خود را می بیند
چون نور بر گوی و سرگشته شود
خانه را گرفته بینی و آن نور
دید احمد را از جهل و بیگانه

(۲۳۶۲-۵/۱)

دید صلیب و کف است ای کاتب
می ز شرفی که از خوبی خوش بیاب

(۲۳۶۷/۱)

پیامر مانند آن است که در کلمات دیگران
چنان پندایانند بر شود.

شنوی

گفت من آینه‌ام مصقول دست

ترک و هندو در من آن بیند که هست

(۲۳۷۰/۱)

پس جهان هر کسی به اندازه‌ی شناخت

و بینش اوست.

عالمش چندان بود گش بینش است

چشم چندان بهر هم چندیش است

(۱۰۸۷/۱)

شناخت‌های مشفارت، راه‌ها و

روشن‌های مختلفی به وجود آورده است.

این روش‌ها مختلف بیند برون

زلفن خیالات ملون زاندرون

این در آن بهر آن شده کان بر چی است

هر چشیده آن دگر را نالی است

آن خیالات از نهد ناموتلف

چون زیرون شد روش‌ها مختلف

(۳۲۵-۷/۵)

هر کس از پندار خویش مسرور است و

از راهی که انتخاب کرده، راضی.

تک هر آن، در کش همان، مستور به

هر کس از پندار خود، مسرور به

(۳۶۱۱/۱)

در نتیجه پیامبران متناسب با توانایی افراد

و ظرفیت مردم جامعه با آنان حرف می‌زنند.

پست می‌گویم به اندازه‌ی عقول

عیب نبود این بود کار رسول

(۳۸۱۱/۱)

مولوی حقیقت را به آفتابی تشبیه می‌کند

و پیامبران را به ماه، اصحاب و اولیا را به

ستارگان و هر کسی به اندازه‌ی ظرفیت

خودش از آن‌ها نور می‌گیرد. او از قول

پیامبر نقل می‌کند:

چون شما تاریک بودم در نهاد

و حی خورشیدم چنین نوری بداد

ظلمتی دارم به نسبت با شمس

نور دارم بهر ظلمات نفوس

در آن ضعیفم تا تو تابی آوری

گفته مرد آفتاب انوری

(۳۶۶۰-۲/۱)

چون ظرفیت افراد متفاوت است،

کمالات و مراتب آنان نیز مختلف است.

مولوی داستان موسی و شیان را بیان

می‌کند. شبانی در راز و نیاز با خدا به زبان

خودش با او حروف می‌زند. موسی به او

نهیست می‌زند که این حرف‌ها نشانه‌ی کفر

است و نباید بر زبان آوری! اما خداوند موسی

را توبیح می‌کند.

و حی آمد سوی موسی از خدا

بنده‌ی ما را ز ما کردی جدا

تو برای وصل کردن آمدی

یا بخود از بهر برین آمدی

(۱۷۵۰-۱/۲)

هر کسی را سیرتی بنهادم

هر کسی را اصطلاحی داده‌ام

در حق او مدح و در حق تو ذم

در حق او شهد و در حق تو سم

(۱۷۵۳-۲/۲)

حتی عبادات آدمی نیز به تناسب ظرفیت

افراد است.

شایان ذکر است که این امکان دریافت

حقایق به طرق مختلف و در حد ظرفیت

افراد، یکی از بزرگ‌ترین عنایات الهی در حق

بندگان است.

حق همی خواهد که نومیدان او

زین عبادت هم نگردانند رو

(۳۶۱۲/۱)

در نتیجه سه نفر از یک موضع به هر وضع

یکسانی می‌نگرند، اما برداشت‌هایی آنان با

هم بسیار متفاوت است.

آن یکی ماهی همی بیند هیان

و آن یکی تاریک می بیند جهان

و آن یکی سه ماه می بیند به هم

این سه کس بنشسته یک موضع به هم

چشم هر سه باز و گوش هر سه نیز

در تو آویزان و از من در گریز

(۲۷۵۲-۲/۱)



در جهان امروز، انسان با پدیده‌ی تکثر ادیان مواجه است. دیگر به راحتی نمی‌توان یک دین خاص را تصدیق کرد و حق مطلق دانست و سایر ادیان را کاملاً نادیده گرفت. آشنایی با ادیان مختلف در بسیاری از موارد موجب ایجاد شک و تردید در حقیقت دینی و بی‌شکلی اشخاص شده است و برخی می‌پندارند که وجود مذاهب گوناگون، خود دلیل نسبی بودن حقایق دینی و وجود نداشتن حقیقت مطلق است. در حالی که تکثر ادیان را می‌توان به گونه‌ای دیگر تعبیر کرد. تکرار حقایق دینی به زبان‌های مختلف و تعبیر آن از منظر‌های متفاوت، مؤید وجود حقیقت واحد است که در سطحی باطنی و عرفانی هم‌نوع و هم‌بافت است و به صورت گوناگون در احکام شریعت و قوانین الهی بین اقوام عالم در اعوار تاریخ بازگفته است.^۵

روزه فیلسوفان دین در زمینه‌ی تنوع نظریات متعددی ارائه داده‌اند. می‌توان نگرش‌ها را به سه دسته تقسیم کرد؛

۱. انحصار گرایی: انحصار گرایان معتقدند که رستگاری و کمال منحصرأدریک دین خاص وجود دارد. ادیان دیگر حامل حقایقی هستند، اما تنها یک دین حق وجود دارد؛ دینی که تنها راه رستگاری و رهایی را پیش روی ما می‌نهد.

۲. کثرت گرایی: کثرت گرایان معتقدند که وجود ادیان گوناگون به دلیل وجود پاسخ‌ها و واکنش‌های مختلف نسبت به حق و حقیقت است و همگی می‌توانند مایه‌ی رستگاری و رهایی انسان شوند. همه‌ی ما انسان‌های کوری هستیم که در پند مفاهیم شخصی و فرهنگی خود گرفتاریم. حقیقت را نشناخته‌ایم.

۳. شمول گرایی: شمول گرایان همانند کثرت گرایان معتقدند که خداوند و لطف و عنایت او به انحای گوناگون در ادیان مختلف تجلی یافته است، اما حق مطلق در یک دین خاص وجود دارد. هر کس می‌تواند مدعی شود که دین خودش، دین مطلق و برحق است؛ گرچه در سایر ادیان نیز حقایق مهمی وجود دارند.

شمول گرایان می‌گویند: این است آنچه زندگی ما رخ داده. منظر و موقف ما، دنیا و حقیقت حقیقی پدیده می‌شود. ما فقط وحی را در ارتباط با تاریخ خودمان می‌بینیم؛ بی‌اثباتی انکار و انبساط و وقوع آن در تاریخ سایر جهان‌ها که بی‌شک در نهاد نفسانیت خودمان نمی‌تواند انحراف حیات فیزیکی انسان سردر آوریم.

در نگاه اوگیه ممکن است برداشت شود که مولوی طرفدار نظریه‌ی دوم، یعنی کثرت گرایی است؛ به خصوص آنکه در داستان *کلیله و دمنه* به مسیحیت شناختی در خصوص حقیقت حق و باطل و در دقت بیش‌تر روشن می‌شود که او بیشتر طرفدار نظریه‌ی سوم، یعنی شمول گرایی است؛ یعنی مولوی معتقد است که دین اسلام، به خصوص فرقه‌ی اهل بیت است.

بر حق است و بهترین بر او است و تفسیر از دین را ارائه می‌دهد. اما برای سایر گروه‌ها و ادیان نیز اهمیت قائل است و حق را در همه‌ی ادیان اعتقاد دارد. در این صورت وحدت جوهری ادیان به نظر می‌آید. در این صورت ادیان بیشتر به اتساع و فراوانی روح انبیا توجه می‌کند و جان همه‌ی انبیا را متحد می‌داند. کسانی را که دین انبیا دوگانگی و تضاد قائل‌اند، احوال می‌خواند:

جان گرگان و میشان هم جداست
متحد جان‌هاست در این جداییست
(۲۱۶/۴)

بود شاهی در جهود آن پادشاهان
دشمن عیسی و نصیران عیسی
عهد عیسی بود و نوبت عیسی
جان موسی او و موسی جان موسی
شاه احوال کرد در راه پادشاهان
آن دو دستان خدای را پادشاهان
(۱۱۰/۶)

حرفی نام بی‌مهر آن پادشاهان
جامع همه‌ی حقایق الهی می‌داند.
نام اهل حق نام جعله انبیاست
چون که صد آمد نودم پیش ماست
(۱۱۰/۶/۱)

مردان حق و راستخان اولی الهی، گرچه راه‌های مختلفی انتخاب کرده‌اند، لیکن از هم جدا نیستند و با هم تضاد ندارند. مؤمنان فراوانند و جسم آنان برانگشته است، اما ایمانشان یکی و جانشان متحد است.

راسخان در تاب انوار خدای
نی به هم پیوسته بی از هم جدا
(۷۵۶/۱)

مؤمنان مخلوق یک ایمان یکی
جسمشان گمبوه لیکن جان یکی
(۴۰۸/۴)

از نظری او همه‌ی ادیان و مذاهب به سوی خدا می‌روند و همه‌ی راه‌ها به او

ختم می شوند.
هر نئی را هر ولی را مسلکی است
لیکن با حق می برد جمله یکی است
مؤمن و ترسا، جمله یکی است
جمله را بر و سوی جمله یکی است
بلکه سنگ و خاک
هست و اگشت نهانی جمله یکی است

(۳۲۱/۴)

پس هر مدح و بیابایی که در جهان انجام بگیرد، به خدا باز می گردد. چون که یک ممدوح بیش نیست و کسی که گران عارستی است.

و آن که در حق جز یک پیش نیست
و آن که در حق جز یک پیش نیست
و آن که در حق جز یک پیش نیست
و آن که در حق جز یک پیش نیست

(۲۱۲۲-۵/۳)

در بیان مولوی در باره ی تنوع ادیان این
و مذهب است و هر یک از این مذاهب
می بیند. او نور خداوند را در دل
می کند که و زورش با نورش در آرزو
گوناگون، پیروان حضرت عیسی را به دوازده
فرقه تقسیم کرد که به ظاهر دستور ایشان
متضاد هم بود. بدین ترتیب بین پیروان
عیسی اختلاف افتاد. اما مولوی نتیجه
می گیرد که این اختلاف در صورت روش
است، نه در حقیقت راه. هر دین عیسی
همه ی اختلافات به وحدت منسجم
می شوند.

او رنگ رنگی عیسی بود نداشت
و مزاج ختم عیسی خود نداشت
جامه ی صدر رنگ از آن ختم صفا
ساده و یک رنگ گفتی چون صبا

(۵۰۰-۱/۱)

پس در میان پیروان هر دینی نیز راه های
متفاوتی وجود دارد و هر کس به شکلی خدا

را توصیف می کند. توصیف فیلسوف با
متکلم متفاوت است و هر یک از دیگری را نفی
می کنند. گرچه هیچ مذاهب حق نیستند،
اما به کلی هم از حقیقت دور نیستند.
هم چنان که هر کس در معرفت
یهی کند موصوف غیبی را صحبت
لسفی از نوع دیگر کرده شرح
با حق مرگت او را کرده شرح
وان دیگر هر دو طعمه می زند
وان دیگر از زرق جانی می کند
هر یک از ره این نشان ها توان دهند
تا گمان آید که ایشان زین حقیقت
حق دان نه حقد این همه
حق می گمراهند این همه

(۷۸۲۳-۷/۲)

این ادیان و مذاهب مختلف که تعبیقات
خاصی در مورد خداوند به کار می برند، تمام
حقیقت را بازگو نمی کنند، بلکه بر اساس
تصورات و خیالات خودشان آن را توصیف
می کنند. این خیالات حق نیست، ولی
از آن هم بی بهره نیست. گرچه هیچ کس از
حقیقت تعبیقات خداوند آگاهی ندارد، اما آنچه
فرقه های مختلف می گویند، شامل همه
نیست.

پس مگر جمله حق را چه می گویند
بی حقیقت نیست در حالی که
از یک گوید جمله خود آمده است
وان که گوید جمله حق است

(۲۹۲۲ و ۲۹۲۳)

در نتیجه انسان توانمند از تمام ادیان
برخورد را کرده و در همه آنها نور بگیرد.
چون که سرچشمه ی نور انسان یکی است؛
مثل شعله ی چراغ که از نور واحدی شعله
سازد. هر چه ما را به نور برساند
نیست.

(۱۹۲۲/۱)

پس از آدم گیر نورش خداوند
نور خود را به هر کس خواهد داد
نور خود را به هر کس خواهد داد
نور خود را به هر کس خواهد داد

چون چراغ نور شمس را که
هر کس به آن نور را
هم چنان که از نور
دیدن نور را
خواه از نور بسین پستان به جان
هیچ فرقی نیست خواه از شمعدان

(۱۹۲۷-۹/۱)

چنین است که مولوی توصیه می کند به
هیچ کس حتی کافران، به دیده ی تحقیر
نگردیم.
هر کس را به نور حق متنگرید
نور حق همان مردنش باشد امید

(۲۲۵۱/۶)

پس باز گشت همه به خداست و اختلافی
که از حق می شود، به حسب ظاهر است.
کفر و ایمان جانشین آن کبریا
مس و نقره بنفاتی آن کیمیا
موسی و فرعون معنی را رهی
ظاهر آن ره دارد و این بی رهی
روز موسی پیش حق نالان شده
بیم شب فرعون گویان آمده

(۲۲۲۴-۸/۱)

این اختلاف ها و دشمنی ها در عالم خلق
است. در جهان امر، عدالت و خدای
وجود ندارد. سالکی که به جهان یگانگی گام
نهاده است، همه ی مذاهب را به یک چشم
می نگردد و هیچ یک دشمنی نمی ورزد. (۹)
چون که بی رنگی اسیر رنگ شد
موسی ای با موسی ای در جنگ شد
چون به بی رنگی رسی کان داشت
موسی و فرعون داوود آشتی

(۲۴۱۱/۱)

این اختلافات ظاهری در اینها برای
تأمل بیشتر آدمیان است. هر کس خداوند
تجربین اقتضا کرده است، اختلاف نظر را
وجود داشته باشد تا تکامل و پیشرفت
شود.
بانه جنگ است این برای حکمت است



خبر فروشان صنعت است
 ز گونه ای مسلم
 هر نفسی چون من در عالم
 (۲۲۸۱-۲۲۷۳)

سایه یادآوری کنیم که مثنوی سخنران مذکور این نیست که همه ی ادیان و مذاهب بر حقیقت، حق و باطالی وجود ندارد و هر کسی هر چه بگوید، درست است. هم چنین سخن این نیست که پیروان مذاهب، بی جهت دست از عمل و عقیده ی خویش بردارند و همیشه ناممگون شوند. اصحاب هر فرقه مجازند که هم چنان بی طریقه ی خود بمانند و پابفشارند. هم چنان که مولانا بر مذهب اهل سنت باقی ماند و از عقاید آنان دفاع کرد. مراد، بهتر شناختن طریقه ی خود و پذیرفتن این معناست که کثرت ادیان و تلویح برداشت ها، طبیعی و بشری و این جهانی و ناگزیر است. وقتی بازان دین ناب از آسمان وحی بر خاک افهام بشری می بارد، آگوده به ذهن می شود و همین که عقل ها به فهمیدن دین زلال همت می گیرند، داشته های خود را با آن می آمیزند و آن را تیره می کنند.^{۱۱} مولوی تعدد و تکثیر ادیان را تحریف و توطئه و بدخواهی بدخواهان نمی داند و به جای آن که سخن از انباشته شدن ضلالت بر ضلالت در میان آورد، غرقه نشی حقیقت در حقیقت را موجب هفتاد فرقه شدن می داند.

بل حقیقت بر حقیقت غرقه شد
 زین سبب هفتاد بل صد فرقه شد
 تعبیر حافظ، همه ی این فرقه ها چون گل حقیقت را ندیده اند، به افسانه گوئی پرداخته اند. مهم نیست که انسان کل حقیقت را تصدیق کند؛ زیرا غیر ممکن است. مهم این است که انسان با حقیقت برخورد کند و آن را در هر جا و هر لباسی که دیده یابد، هم چنین همای این راه ها وسیله

است و حقیقت هدف نهایی است. وقتی که عاشق به وصال معشوق برسد، دیگر از مرحله ی کفر و ایمان فراتر رفته است. چون که این دو، دربان درگاه خدایند و خداوند مغز و جان همه چیز است.

زان که عاشق در دم نقلست مست
 لاجرم از کفر و ایمان برتر است
 کفر و ایمان هر دو خود دربان اوست
 کاوست مغز و کفر و دین او را دو پوست
 کفر قشر خشک رو بر تافته
 باز ایمان قشر لذت یافته
 قشرهای خشک را جا آتش اوست

قشر پیوسته به مغز جان خوش است
 و چنین است که مولوی در وادی مذاهب پرواز می کند و هیچ مانعی او را از پرواز به سوی دوست باز نمی دارد.
 هر کبوتر می پرد در مذهبی
 وین کبوتر جانب بی جانبی
 ما نه مرغان هوا نه خانگی
 دانه ی ما دانه ی بی دانگی

(۲/۵-۳۵۱)
 و از نظر او مهم، پرواز کردن به سوی حقیقت است که هیچ وصفی ندارد و مولوی از آن با عنوان جانب بی جانبی یاد می کند. اما این حقیقت واحد، در ارتباط با افراد و تفاوت آنان با یکدیگر نسبی و متعدد و متفاوت می شود. در عرفان، همین در راه پرواز و پرواز کردن اصل است. اگر کسی بپندارد که به مقصد رسیده، مرتکب اشتباه بزرگی شده است، چون که منازل راه حقیقت بی پایان است و سالک واصل در هیچ مقامی نمی ماند و به مرحله ی بعد پرواز می کند.

همین غلام آن که آندر هر ریاضت
 هر نفس را واصل نداند بر سماء
 پس در آن که بیاید ترک کرد
 تا به سنگن در رسید یک روز مرد
 (۱/۱-۲۵۹)

زیر نویس

۱. pluralism
۲. مثنوی معنوی، جلال الدین مولوی، تصحیح نیکلسون. انتشارات مولی. شماره اول سمت راست، شماره ی دوم سمت چپ و عدد سمت چپ شماره ی آیات عشق است.
۳. احادیثی نقل شده اند که این معنی را ذکر می کنند: «الطریق الی الله بعدد نفوس الخلائق» یعنی هر چه تعداد آدمیان است، الهامات کثیره و الطریق الی الله راه بسیار است، ولی هدف یکی است. مولوی اگر راه ها مختلف است و اما مقصد یکی است. کسی بی که راه به که به مقصد رسد، مانده و ص ۹۷
۴. به تعبیر مولانا «... من جسدنا الیهیم فرعون (روم) ص ۲۲۲»
۵. سید حسین نصر، معارف اسلامی در جهان معاصر. ص ۲۲۳ و ۲۲۴.
۶. مایکل پترسون و دیگران. عقل و اعتقاد دینی. ص ۴۸-۴۰. به طور مفصل در نظریه ی این سه نظریه سخن گفته است.
۷. ایان باربور، علم و دین. ترجمه ی بهاء الدین خوشنماهی. مرکز نشر دانشگاهی. تهران ۱۳۶۲. ص ۲۷۱ و ۲۷۲.
۸. بدیع الزمان فروزانفر، شرح مثنوی شریعت، ص ۱۰۴۱.
۹. همان کتاب، ص ۱۰۴۹.
۱۰. عبدالکریم سروش، نظریه های مستقیم. ماهنامه ی گیلان، ش ۳۶، ص ۱۱.
۱۱. دیوان حافظ، تصحیح فروزی. هنر ۱۸۴، ص ۱۹۳، (اشاره به این آیات: سنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر به چون ندیدند حقیقت به آسمان زدند شکر ایله که میان حق و باطل ضلالت افتاد صوفیان و قصر کنان ساهر شکرانه زدند